



انسان گرایی

(هیومنیزم) چیست؟

Stephen Law^۱

ترجمه دانیال جعفری

^۱ <http://stephenlaw.blogspot.co.uk/2014/01/what-is-humanism.html>

هیومنیزم (انسان‌گرایی) واژه‌ای است که از گذشته تا به امروز معانی مختلفی داشته است. مراد ما از آن در این جا تمرکز بر نوعی جهان‌بینی خداناباورانه است که از سوی گروهی از انسان‌ها پذیرفته شده است.

می‌بایست بپذیریم که کاربردهای دیگری هم برای واژه انسان‌گرایی وجود دارد. به شکلی عمومی‌تر، یک انسان‌گرا کسی است که جهان‌بینی‌اش تمرکز ویژه‌ای به دغدغه‌ها و ارزش‌ها و شأن انسانی دارد. اگر انسان‌گرایی به این معنا باشد، البته بسیاری از انسان‌ها، انسان‌گرا هستند از جمله بسیاری از انسان‌های مذهبی خداباور. اما واقعیت این است که در سراسر دنیا، کسانی که از عنوان انسان‌گرا (هیومنیزست) استفاده می‌کنند، دیدگاهی محدودتر و خداناباورانه دارند.

این انسان‌گرایی با دیدگاه محدودتر دقیقاً شامل چیست؟ مرزهای ایده‌اندکی مبهم است. با این حال کسانی که زیر پرچم انسان‌گرایی جمع شده‌اند از این هفت اصل شکل دهنده به

جهان‌بینی‌شان حمایت می‌کنند.

۱. انسان‌گرایان اهمیت ویژه‌ای به دانش و خرد می‌دهند. آن‌ها باور دارند که اگر بخواهیم حقیقت را بدانیم می‌بایست به دانش و خرد به عنوان ابزارهای ذی‌قیمت تکیه بکنیم، ابزارهایی که می‌بایست بدون محدودیت در همه جا از آن‌ها استفاده بکنیم. هیچ باوری نبایست از دسترس نقد خردمندانه به دور بماند.

۲. انسان‌گرایان خدا‌ناباورند. این به معنای وجه اثباتی خدا‌ناباوری نیست. انسان‌گرایان نیازی نیست وجود خدا را نفی بکنند. اما به وجود خدا یا خدایان باور ندارند. انسان‌گرایان به همین شکل نسبت به وجود موجودات ماورالطبیعی دیگر که بسیاری از مذاهب باور دارند وجود دارد همچون جن و پری هم شکاک هستند.

۳. انسان‌گرایان فرض می‌گیرند که این زندگی به احتمال فراوان تنها زندگی است که ما داریم. هیچ بهشت و جهنمی در کار نیست. ما دوباره زاده نمی‌شویم.

۴. انسان‌گرایان معمولاً به وجود و اهمیت ارزش‌های اخلاقی باور دارند. انسان‌گرایان علاقه و نگرانی ویژه‌ای درباره مسایل اخلاقی و وجدانی دارند. بیشتر انسان‌گرایان باور دارند که کنش‌ها را می‌توان عیناً و خالی از پیش‌داوری قضاوت اخلاقی کرد. بنابراین آن‌ها منکر این هستند که وجود ارزش‌های عینی اخلاقی، نیازمند وجود خداست. در حیطه‌ی فهم درست و غلط، انسان‌گرایان تأکید ویژه‌ای بر نقش خرد و دانش دارند. مشخصاً، انسان‌گرایان معتقدند چارچوب اخلاقی می‌بایست درکی تجربی و آگاهانه از واقعیت انسان‌ها داشته باشد، و بتواند بفهمد که چه چیزی به شکوفایی انسان‌ها کمک می‌کند. واضح است که وقتی یک انسان‌گرا توجیهات اخلاقی می‌آورد، این توجیهات را به کتاب مقدس یا اسوه‌های اخلاقی مذهبی پیوند نمی‌زند.

۵. انسان‌گرایان بر خودمختاری اخلاقی فردی تأکید دارند و همین‌طور بر مسئولیت‌پذیری. تأکید دارند هر فرد می‌بایست نهایتاً مسئولیت تصمیمات اخلاقی‌اش را بپذیرد حتی وقتی آن فرد به

چارچوب اخلاقی عمل کرده که از طریق جامعه‌اش یا سنت و آیین‌اش به او به ارث رسیده. آن‌ها معتقدند با این‌که ساده است که تصمیم‌گیری‌های دشوار اخلاقی را به یک مقام سیاسی، مذهبی یا قیم دیگری بسپاریم اما به جز در موارد نادر، چنین کاری میسر نیست. آموزش صحیح اخلاقی بایستی از تشویق قبول بی‌چون و چرا و منفعلانه جهان‌بینی‌های اخلاقی یا مذهبی (از جمله خود انسان‌گرایی) پرهیز بکند و در عوض تمرکزش را بر توسعه مهارت‌های روشنفکرانه، عاطفی و دیگر مهارت‌های شخصی بگذارد که با اکتسابشان، فرد توانایی ایفای مسئولیت را پیدا می‌کند.

۶. انسان‌گرایان سکولار هستند به این معنا که از جامعه‌ای باز دموکراتیک دفاع می‌کنند و باور دارند حاکمیت بایستی نسبت به مذهب موضعی بی‌طرف داشته باشد. حاکمیت نبایستی مذاهب را به خداناباوری ترجیح بدهد، و همین‌طور نبایستی خداناباوری را نسبت به مذهب ترجیح بدهد. انسان‌گرایان باور دارند حاکمیت

می‌بایست به آزادی انسان‌ها برای حفظ عقایدشان و تبلیغشان چه مذهبی چه خداناباورانه وفادار باشد. واضح است که یک انسان‌گرا عمیقاً با حکومت‌های مذهبی که مردمان را به پذیرش یک مذهب خاص زور می‌کنند مخالف است، ولی مخالفت آن‌ها با حاکمیت‌های تمامیت‌خواهی که در آن‌ها شهروندان مجبور به پذیرش خداناباوری هستند هم به همان اندازه است.

انسان‌گرایان خواهان زمینی برابر برای مسایل مذهبی و خداناباوری هستند. به طور نمونه، در بریتانیا، این ایده محقق نشده چرا که بیست و شش اسقف به شکل خودکار وارد مجلس اعیان می‌شوند و حکومت بسیاری از مدارس مذهبی را تأمین مالی می‌کند ولی از دادن بودجه به مدارس انسان‌گرایان ابا دارد. این دو می‌بایست موضوع کمپین انجمن انسان‌گرایان بریتانیا باشد.

۷. انسان‌گرایان باوردارند ما می‌توانیم زندگی ارزشمند و سرشار از معنا داشته باشیم حتی اگر خدایی وجود نداشته باشد، و حتی اگر مذهبی نباشیم. بسیاری انسان‌گرایان پا را فراتر گذاشته و مصمم

هستند که در بعضی جنبه‌ها زندگی ما در غیاب خدا و مذهب، پر معناتر است. بعضی استدلال می‌کنند که مذاهب گاهی اوقات بر سر راه زندگی پرمعنا مانع ایجاد می‌کنند، همچون زمانی که ما را متقاعد می‌کنند که درباره پرسش‌های اساسی نیاندیشیم، یا این‌که جور خاصی زندگی بکنیم تا از عذاب الهی در امان باشیم، یا همه زندگی‌مان را بیهوده صرف تبلیغ مذهبی خاص بکنیم به امید این‌که زندگی دیگری در انتظارمان است.

انسان‌گرایی چه چیزی نیست؟

این تصویر کلی که در بالا از انسان‌گرایی آمد شامل بعضی خصوصیات که گاهاً به انسان‌گرایی نسبت داده می‌شود، نیست. شامل:

نوع‌گرایی: انسان‌گرایان به شکلی که در بالا تعریف شد، مجبور نیستند باور داشته باشند که از نظر اخلاقی تنها انسان‌ها اهمیت دارند. همین‌طور لازم نیست بپذیرند چون عضو یک نوع خاصی از

جانداران هستند، حق ویژه اخلاقی دارند. بسیاری انسان‌گرایان چنین رویکردی را «نوع‌گرایی» دانسته و محکوم می‌کنند چرا که نوعی تبعیض علیه دیگر جانداران است. البته انسان‌گرایان نسبت به این نوع‌گرایی ایمن نیستند، همان‌طور که فیلسوف معاصر، پیتر سینگر می‌نویسد «علی‌رغم بسیاری موارد استثنایی، انسان‌گرایان به شکل کلی نتوانسته‌اند خودشان را از یکی از بنیادی‌ترین دگماهای باور مسیحی یعنی نوع‌گرایی خلاص بکنند».

فایده‌گرایی: بسیاری از انسان‌گرایان به شکلی از پیامدگرایی باور دارند و بعضی ممکن است خود را فایده‌گرا (یوتیلیتارین) بنامند. این درست است که همه انسان‌گرایان می‌پذیرند که رنج و شادی از نظر قضاوت اخلاقی مهم است و می‌بایست در تصمیمات اخلاقی مورد توجه واقع بشود. با این حال فایده‌گرایی برای انسان‌گرایی الزامی نیست. برای انسان‌گرایان، تئوری‌های اخلاقی متنوعی در دسترس هست از جمله اخلاق فضیلت، و نسخه‌های غیرمذهبی اخلاق کانتی

مدینه فاضله‌گرایی: بعضی انسان‌گرایان بسیار خوشبین هستند. بیشتر این تصور وجود دارد که خوشبینی آن‌ها ساده‌دلانه است که فکر می‌کنند دانش و خرد نهایتاً بر نیروهای بی‌خردی و خرافه غلبه خواهند کرد و دنیای جدید سرشار از صلح و سعادت به بار خواهد آورد. با این حال، هیچ الزامی به مدینه فاضله‌گرایی نیست، و در واقع بسیاری از انسان‌گرایان، نسبتاً بدبین هستند.

دانش‌گرایی: بعضی انسان‌گرایان، دانش‌گرایی را می‌پذیرند، یعنی دیدگاهی که هر پرسشِ معناداری به شکل اصولی، تنها با کاربست روش علمی، قابل پاسخگویی است. با این حال انسان‌گرایان مجبور نیستند دانش‌گرایی را بپذیرند و شاید آن را رد بکنند. بی‌شک، دیدگاهی که پرسش‌های اخلاقی را نهایتاً قابل پاسخگویی از راه‌های علمی می‌داند مورد قبول همه انسان‌گرایان نیست که متقاعد شده‌اند که خلاء میان «باید باشد/هست» که اول بار توسط هیوم توضیح داده شد (این مشکل که مشاهده تجربی تنها می‌تواند آن‌چه هست را نشان بدهد، نه آن‌چه باید باشد و

نمی‌توان نتیجه‌گیری مشروعی از «هست» برای «باید باشد» داشته باشیم) به معنای آن است که اگرچه قضاوت‌های اخلاقی ما می‌بایست تکیه به علم داشته باشند و با این‌که دانش نقشی بسیار مهم در پایه‌گذاری درست و نادرست اخلاقی دارد، قضاوت اخلاقی به‌تمامه قابل توضیح با واژگان علمی نیست (اما توجه داشته باشید که سم‌هریس فیلسوف انسان‌گرا در کتابش «دورنمای اخلاقی» استدلال می‌کند که دانش در واقع می‌تواند پاسخ پرسش‌های اخلاقی را با پیدا کردن ارزش‌هایی که منجر به شکوفایی انسان می‌شود بدهد).

انسان‌گرایان ممکن است این‌طور فکر بکنند که پرسش‌های متافیزیکی چون چرا جهان وجود دارد یا چرا اصلاً چیزی وجود دارد قابل پاسخ‌دهی با دانش نیست. بعضی انسان‌گرایان این پرسش‌های خاص را به دلیل بی‌معنا بودن رد می‌کنند (به عنوان مثال می‌گویند پرسش «چرا اصلاً چیزی وجود دارد؟» معادل این است که بپرسیم «شمال‌تر از قطب شمال کجاست؟»)، اما بعضی

با این‌که می‌پذیرند پرسش مشروع است، معتقدند که با این‌که پاسخ‌اش را نمی‌دانند با این حال نمی‌توانند بعضی پاسخ‌ها را رد بکنند و بعضی دیگر را می‌توانند با اطمینان رد بکنند (برای نمونه، ممکن است معتقد باشند که دنیا محصول خلقت یک خدای قادر و پلید باشد را می‌شود این‌طور کنار گذاشت که در این دنیا به قدری نیکی هست که یک خدای سراسر پلید نمی‌توانسته این دنیا را خلق بکند).

آن انسان‌گرایانی که خدانا‌باوران مؤکد هستند ممکن است معتقد باشند «اصلاً چرا چیزی وجود دارد؟» یک پرسش اصیل است که آن‌ها نه می‌توانند و نه می‌دانند پاسخ‌اش چیست، اما به همان اندازه مطمئن هستند که بعضی پاسخ‌ها به این پرسش، نادرست هستند، مثل این‌که این دنیا، توسط خدای ادیان ابراهیمی خلق شده است.

طبیعی‌گرایی: انسان‌گرایان مجبور نیستند طبیعی‌گرایی را بپذیرند، دیدگاهی که واقعیت طبیعی/فیزیکی را تنها واقعیت

موجود می‌داند، یا به عبارت دیگر حقایق طبیعی/فیزیکی را تنها حقایق موجود. بسیاری از انسان‌گرایان طبیعی‌گرا هستند. بعضی انسان‌گرایان حتی انسان‌گرایی را با طبیعی‌گرایی تعریف می‌کنند. با این حال بسیاری هستند که خود را انسان‌گرا می‌دانند ولی طبیعی‌گرایی را محل پرسش دانسته یا حتی آن را رد می‌کنند. بعضی به دلیل این‌که آن را تهی و عامل سرگشتگی می‌دانند رد می‌کنند. اما تمایز در قیاس با چیست؟ ماورالطبیعه؟ اما اگر ماورالطبیعه را بوسیله خارج از طبیعت بودن تعریف بکنیم، هر دو مفهوم، تهی هستند. دیگر انسان‌گرایان دلایل متفاوتی دارند از جمله ریاضی‌دانان افلاطونی. بسیاری از ریاضی‌دانان معتقدند ریاضیات واقعیتهای متعالی و غیرطبیعی است. البته این ریاضی‌دان همچنان خدا ناباور است، حتی ممکن است از نوع تأکیدی‌اش باشد. ممکن است باور به خدا، خدایان و دیگر عوامل ماورالطبیعه را رد بکند. در عین حال می‌تواند انسان‌گرا باشد چرا که می‌تواند از ۷ دیدگاه که بالاتر آمد پیروی بکند.

انسان‌گرایان ممکن است معتقد باشند که حقایق اخلاقی وجود دارند و وجودشان طبیعی نیست، یا معتقد باشند حقایق ذهن از نوع طبیعی نیستند. باز هم می‌گوییم که این دیدگاه‌ها نیازمند این نیست که هیچ شکلی از خداپرستی را بپذیریم. یک نظرسنجی جهانی از فلاسفه و دانشجویان عالی که توسط وب سایت philpapers.org در سال ۲۰۰۹ انجام شد نشان داد که کمتر از نیمیشان معتقد به طبیعی‌گرایی‌اند، اما فقط ۱۴ درصدشان شکلی از خداشناسی را قبول دارند. بنابراین بخش عمده‌ای‌شان حاضر به پذیرش خداشناسی یا طبیعی‌گرایی نیستند.

ماده‌گرایی و فیزیک‌گرایی: ماده‌گرایی دیدگاهی است که می‌گوید یگانه واقعیت موجود، همین واقعیت مادی است و فیزیک‌گرایی دیدگاهی است که می‌گوید تنها واقعیت موجود، همین واقعیت فیزیکی است. هیچ کدامشان لازمه انسان‌گرایی نیستند به همان دلایلی که طبیعی‌گرایی نیست. این اتهام که انسان‌گرایان، «مادی‌گرا» هستند اغلب از دو جهت گمراه کننده است چرا که

«مادی‌گرا» سویه‌ای از سطحی بودن را به خاطر می‌آورد و فردی را در تصور می‌نشانند که به دنبال کسب اموال و مادیات است. اتهام مبهم «مادی‌گرایی» بنابراین کارا نیست.

از آن‌جا که نه انسان‌گرایی و نه خداناباوری مؤکد، آن‌طور که این‌جا تعریفشان کردیم، نیازمند پذیرش دانش‌گرایی، طبیعی‌گرایی، فایده‌گرایی، مدینه فاضله‌گرایی، مادی‌گرایی، یا فیزیک‌گرایی نیست، برای رد کردن انسان‌گرایی، کافی نیست که یکی یا همه این‌ها را رد بکنیم. اگرچه بعضی انسان‌گرایان ممکن است به بعضی یا همه این دیدگاه‌های باور داشته باشند، اما می‌توانند همه این باورها را کنار بگذارند بدون این‌که از انسان‌گرایی دست بشویند.

منتقدین انسان‌گرایی اغلب تصور می‌کنند انسان‌گرایان دست کم به بعضی از این دیدگاه‌ها باور دارند. تلاش‌های عوامانه برای رد انسان‌گرایی (که همزمان به خداناباوری تأکیدی هم حمله می‌کنند) چیزی جز تلاش برای رد کردن مثلاً ماده‌گرایی یا طبیعی‌گرایی نیستند. این‌گونه حملات، دستشان به انسان‌گرایی نمی‌رسد.

آیا انسان‌گرایی همه‌اش منفی است؟

اغلب گفته می‌شود که انسان‌گرایان «طرفدار» هیچ چیزی نیستند. انسان‌گرایی را تنها با آن‌چه رد می‌کند توصیف می‌کنند. می‌بایست روشن باشد چرا این اتهام خاص به انسان‌گرایی نمی‌چسبد، وقتی به توصیف انسان‌گرایی در بالا دقت بکنیم.

درست است که خداناباوری در صورتی منفی توصیف شده (در شکل عدم پذیرش یا انکار ایمان به شخص یا چیز). با این حال انسان‌گرایی چیزی بیش از خداناباوری است. همه انسان‌گرایان خداناباورند اما همه خداناباوران انسان‌گرا نیستند. استالین و مائو، خداناباور بودند ولی انسان‌گرا نبودند. به این دلیل که این دو حاضر نبودند بخش‌های حیاتی از دیدگاه‌های انسان‌گرایانه را درباره سکولاریسم، آزادی، و خودمختاری اخلاقی را بپذیرند. در واقع مائو و استالین، کسانی که با تعریف بالا انسان‌گرا محسوب می‌شدند را سرکوب می‌کردند. در تمایز با آن‌ها، انسان‌گرایان مدافع آزادی فکر و بیان عقایداند. آن‌ها مدافع جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک‌اند.

همین‌طور مشوق و کمک‌کننده به کودکان برای پرسشگری و تفکر مستقل درباره پرسش‌های بزرگ اخلاقی مذهبی سیاسی‌اند. انسان‌گرایان صرفاً به رد باورهای دیگران به کتاب آسمانی یا دگما تکیه نمی‌کنند، بلکه جایگزین‌های بهتری هم برایش پیشنهاد می‌کنند از جمله به کار بردن حداکثری خرد و دانش.

اتهام دیگری که به انسان‌گرایی زده می‌شود، این‌که تنها مجموعه‌ای سلیقه‌ای از ایده‌های پراکنده است و نه یک جهان‌بینی؟ انسان‌گرایی، همچون مذهب، تمرکزش را بر «پرسش‌های بزرگ» به شکلی که موضوع اندیشیدن بشریت از طلوع تمدن بوده است گذاشته است (پرسش‌هایی همچون این‌که چطور بایست زیست. جامعه را چطور بایستی سازمان داد. این پرسش‌ها البته که مورد توجه مذهب هم بوده‌اند ولی اختصاص به مذهب ندارند. یک مکتب فلسفی قدیمی غیرمذهبی درباره این پرسش‌ها هست که نسبش به عهد باستان می‌رسد. انسان‌گرایی از این سنت روشنفکری غیرمذهبی سیراب شده است. آن‌چه هفت دیدگاهی که

در بالا آمد را به عنوان یک نظام فکری به هم وصل می‌کند تمرکزشان بر «پرسش‌های اساسی» است، و درجه‌ای از هم ارتباطی (مثلاً شکاکیت درباره خدایان باعث شکاکیت درباره این می‌شود که گزینه اخلاقی ما خداداد است) و نقش محوری که اولین اصلی یعنی استفاده از دانش و خرد برای پاسخ‌دهی به پرسش‌ها به جای وحی، کتاب مقدس یا چیزهای دیگر در این دیدگاه دارد. غلط یا درست، انسان‌گرایان باور دارند که انسان‌گرایی معقول‌ترین جهان‌بینی است. آن‌ها می‌بایست از پذیرش انسان‌گرایی به عنوان یک دگما پرهیز داشته باشند.

ریشه‌های عصر روشنگری انسان‌گرایی مدرن، و

نقش سنت

روشن است که تفکر انسان‌گرایی قویاً از اندیشه عصر روشنگری نشأت گرفته و با آن مشترکات زیادی دارد. در عصر روشنگری، انسان‌ها به دور ریختن سنت (خصوصاً سنت مذهبی)

و فکر کردن برای خودشان تشویق می‌شدند. دنی دیدرو در آنسیکلوپدی تعریف متفکر روشنگر را چنین بیان کرده:

آن‌که بر پیش داوری، سنت، رضایت عمومی، اتوریته و در یک کلام همه آن‌چه اندیشه انسان‌ها را به بند می‌کشد فایق شده و شهامت اندیشیدن برای خودش را دارد.

شاید آشنا‌ترین تعریف روشنگری از *امانوئل کانت* فیلسوف است. در تعریف روشنگری در مقاله‌ای نوشت:

ظهور انسان از پس طفولیت خودخواسته‌اش است. طفولیت یعنی ناتوانی از استفاده از عقل خودش بدون راهنمایی گرفتن از دیگران. خودخواسته است چرا که ناشی از کمبود اراده و شهامت استفاده از عقل بدون کمک بیرونی است نه کمبود عقل. به این دلیل است که شعار عصر روشنگری «شهامت استفاده از عقل خودش را داشته باش» بود.

شهامت استفاده از عقل خودش را داشته باش به راحتی می‌تواند به عنوان شعار یک جریان انسان‌گرا مورد استفاده قرار بگیرد.

با این حال بعضی از منتقدین روشنگری معتقدند آنچه کانت افراد را به انجامش تشویق می‌کرد یعنی استفاده از قدرت تعقل مستقل از هر سنتی، عملی نیست. هر شکل از استدلال که ما به کار می‌بندیم نتیجه و وابسته به یک سنت و مکتب است همان‌طور که فیلسوف بریتانیایی، *الستر مک‌اینتایر* می‌گوید:

کل استدلال‌ها در زمینه یک شکلی از تفکر سنتی شکل می‌گیرد.

ما هیچ وقت قادر نخواهیم بود یک دیدگاه فارغ از سنت داشته باشیم. بنابراین آنچه دیدرو پیشنهاد انجامش را داد (همه سنت‌ها را به کناری بگذارید و برای خودتان فکر بکنید) انجام شدنی نیست.

با در نظر گرفتن ریشه‌های مهمی که انسان‌گرایی در روشنگری دارد آیا مک‌اینتایر بر انسان‌گرایی هم ایرادی وارد کرده؟ من که نمی‌بینم چنین کرده باشد. انسان‌گرایان مجبور نیستند بپذیرند که استفاده از خرد می‌بایست عاری از سنت باشد. برعکس،

انسان‌گرایان معمولاً خودشان می‌گویند که از یک سنت قدیمی که به عصر باستان بر می‌گردد آمده‌اند. انسان‌گرایی می‌گوید هیچ چیزی از انتقاد بی‌رحمانه مستثنا نیست. نبایستی بعضی باورها را ایمنی داد به خصوص وقتی باورهای سنتی مذهبی باشند. اما این موضع مک‌انتایر هم هست:

هیچ چیز از تفکر انتقادی مصون نیست.

این‌که بگوییم در کاربرد خرد نبایستی به سنت تکیه کرد یک چیز است و این‌که باورهای سنتی نبایستی مورد بازبینی انتقادی قرار بگیرند چیز دیگر.

مک‌انتایر همین‌طور معتقد است که اندیشمندان عصر روشنگری در فرض گرفتن این‌که اخلاق می‌تواند به تمامه بر پایه خرد بنا بشود اشتباه کرده‌اند. کانت نیز بی‌شک همین نظر روشنگری را داشت، او معتقد بود خرگوش اخلاق را می‌شود بدون هیچ کمکی از سنت، از کلاه خرد بیرون کشید. با این حال، امروزه به شکل فراگیری پذیرفته شده است که کانت در این مورد اشتباه

می‌کرد. اما چون اندیشمندان روشنگری پایه‌های قدیمی اخلاق (که عموماً بر پایه آموزه‌های مذهبی بودند) را دور ریخته بودند، اخلاق بی‌پایه شد. به همین دلیل در غرب پساروشنگری، اخلاق در حال سقوط است. تنها درمان را گاه بازگشت به سنتی مذهبی که پیش‌تر اخلاق غربی را تعریف می‌کرد می‌دانند.

با این حال دقت بکنید که تعریف کانت از روشنگری شامل پیروان اندیشه روشنگری که پایبند به دیدگاهی بودند که اخلاق را دارای پایه‌ای صرفاً منطقی می‌دانست، نمی‌شود. این نظر کانت بود که اخلاق را می‌شود بر پایه خرد بنا گذاشت ولی همه اندیشمندان عصر روشنگری چنین نمی‌اندیشیدند (از جمله دیوید هیوم) و همین‌طور دیدگاه عموم انسان‌گرایان نیست. انسان‌گرایان باور دارند می‌بایست تا جایی که ممکن است از خرد استفاده کرد. به خصوص آن‌ها باور دارند که می‌بایست در پاسخ به پرسش‌های اخلاقی منطق را به کار ببندیم. هیچ شکی نیست که کاریست خرد در دنیای اخلاقی عملی ارزشمند است به طور مثال با آشکار کردن

علقه‌ها و تناقضات درونی مواضع اخلاقی‌مان، با آشکار کردن عواقب ابتدایی‌ترین پایبندی‌های اخلاقی‌مان، بیرون ریختن این‌که استدلال‌های اخلاقی‌مان چه ایرادات منطقی دارند یا چطور بر خلاف پیش‌فرض‌های تجربی هستند و مثال‌های دیگر. اما این الزاماً به معنای این نیست که اخلاق می‌بایست صرفاً بر پایه منطق بنا بشود.

انسان‌گرایی و نسبی‌گرایی اخلاقی

انسان‌گرایان بعضی اوقات متهم به نسبی‌گرایی می‌شوند خصوصاً در مورد فضیلت‌های اخلاقی. اگرچه انسان‌گرایانِ انگشت‌شماری آگاهانه ممکن است نسبی‌گرایی اخلاقی را بپذیرند، بیشترشان به وضوح با نسبی‌گرایی اخلاقی مخالف‌اند. با این حال، اغلب منتقدین انسان‌گرایی گفته‌اند که نسبی‌گرایی نتیجه‌گریزناپذیر انسان‌گرایی است. شکلی از نسبی‌گرایی اخلاقی که معمولاً انسان‌گرایان را به ابتلا به آن (حتی ناخودآگاهانه) متهم می‌کنند این

است که حقیقت درباره درست و نادرست اخلاقی بسته به شخص و جامعه دارد. هیچ حقیقت محضی درباره مثله کردن اندام تناسلی زنان، چندهمسری، یا حتی قتل وجود ندارد. آنچه برای یک شخص یا جامعه صحیح است ممکن است برای دیگری غلط باشد. این به این دلیل است که ارزش اخلاقی، ریشه در ذهنیت فرد دارد، مثل سلیقه فرد در خوشمزه‌گی غذاها.

اما چرا فرض گرفته می‌شود که انسان‌گرایی، مشتمل بر نسبی‌گرایی هست؟ بعضی خداشناسان مدعی هستند تنها خداست که می‌تواند منبع و پایه‌ای برای ارزش‌های اخلاقی عینی باشد. بنابراین مدعی می‌شوند که اگر بگوییم خدایی نیست، پس قضاوت‌های ما درباره ارزش‌های اخلاقی چیزی بیش از بیان سلايق و علايق شخصی خودمان نیست. بنابراین انسان‌گرایی که خدا ناباوران تأکید می‌کنند، نمی‌تواند از لغزش به نسبی‌گرایی اخلاقی احرار بگذرد.

با این حال این اصل که خدا تنها سرچشمه ارزش‌های اخلاقی

عینی است، در بهترین حالت ادعایی مناقشه برانگیز است. در میان فلاسفه این ادعا پذیرش عام ندارد. استدلال‌هایی که در دفاع از آن آورده می‌شود اغلب بر پایه فرض‌هایی نادرست بنا شده که انسان‌گرایی در برگیرنده طبیعی‌گرایی هست، در حالی که این‌طور نیست.

حتی اگر این فرض که خدا تنها منبع ارزش‌های اخلاقی عینی است اثبات بشود و پذیرفته بشود که چنین پایه‌ای برای وجود داشتن ارزش‌ها اصولاً ضروری است، یک انسان‌گرایی تأکیدی خداناباور می‌تواند مدعی باشد که استدلال‌های علیه وجود خدا(یی که بتواند مبنای این ارزش‌های اخلاقی قرار بگیرد) به قدری قوی است که خود این ارزش‌های اخلاقی هم می‌بایست ترک بشوند. با این حال این خداناباور ممکن است به جای پذیرش نسبی‌گرایی اخلاقی، به پوچ‌گرایی اخلاقی روی بیاورد که به این معنی است که ارزش‌ها نه نسبی بلکه اصولاً ناموجودند. اگر یک انسان‌گرای طبق تعریف کسی است که حقیقت ارزش اخلاقی را پذیرفته است،

بنابراین کسی که موضع پوچ‌گرایی دارد نمی‌تواند انسان‌گرا باشد. البته بعضی از کسانی که مدعی‌اند ارزش‌های اخلاقی توهم‌اند، و با این حال خود را برای کمک به شکوفایی دیگر انسان‌ها سازمان می‌دهند، با نام انسان‌گرا خود را معرفی می‌کنند. این‌که این افراد را می‌بایست انسان‌گرا دانست یا نه محل بحث است. شاید پیش‌نیاز تعیین کردن این‌که انسان‌گرایان بایستی وجود ارزش‌های اخلاقی را بپذیرند اندکی سخت‌گیرانه باشد (به همین دلیل است که من در قوانین هفت گانه‌ام نگنجانده‌ام)

چه بتوان چنین پوچ‌گرای اخلاقی را واقعاً انسان‌گرا نامید یا نه، نسبی‌گرایی اخلاقی به دلایل متعدد بی‌شک به دشواری با انسان‌گرایی قابل جمع شدن هست. مثلاً توجه بکنید که نگرش انسان‌گرایانه می‌گوید که ما می‌بایست برای تشخیص درست و نادرست اخلاقی به خرد رجوع بکنیم که در تضاد آشکار با نسبی‌گرایی اخلاقی قرار می‌گیرد. اگر نسبی‌گرایی درست باشد هر هرچقدر هم که از خرد برای رسیدن به یک درست اخلاقی استفاده

بکنید، اهمیتی ندارد. در این صورت اصولاً اندیشیدن به درست و نادرست اخلاقی، کاری بیهوده است، چرا که پیدا کردن حقیقت اخلاقی اهمیتی ندارد. انسان‌گرایانی که به این رویکرد تعلق دارند که استفاده از خرد می‌تواند به کشف حقیقت اخلاقی کمک بکند در واقع نسبی‌گرایی اخلاقی را رد می‌کنند. و در واقع بسیاریشان به وضوح چنین می‌کنند (همچون سایمن بلک برن در سخنرانی‌اش درباره ولتر با عنوان «آیا نسبی‌گرایی مهم است؟»).

انسان‌گرایان برای ابتدایی‌ترین اصول اخلاقی چه توجیهی دارند؟ یک توجیه یگانه و رسمی انسان‌گرایانه که انسان‌گرایان مجبور به پذیرش‌اش باشند وجود ندارد. با این حال بسیاری از انسان‌گرایان به چیزی مشابه آن‌چه در پیش می‌آید گرایش دارند. هنجارهای اخلاقی دارای اهدافی هستند مثل این‌که به ما اجازه زیست در نظم نسبی با همدیگر را می‌دهند و همکاری را تسهیل می‌کنند. اگر می‌خواهیم این اهداف را دنبال بکنیم لازم هست بعضی هنجارهای اساسی را بپذیریم. این امر کمک می‌کند توضیح

بدهیم چرا بعضی هنجارهای اولیه در هر فرهنگی یافت می‌شود مثل ممنوعیت دزدی، دروغ‌گویی و عهدشکنی (بدون این هنجارها، جامعه شکل نمی‌گیرد).

مارگرت نایت یک توجیه انسان‌گرایانه مشابه آن‌چه در بالا آمد را ارایه کرده است:

چرا دیگران بایستی برایم اهمیت داشته باشند؟ این پرسش‌های اساسی اخلاقی مثل همه پرسش‌های اساسی دیگر، بسیار دشوار است که پاسخی به‌شان داد، این را هر دانشجوی فلسفه‌ای می‌داند. من خودم فکر می‌کنم که تنها پاسخ ممکن، پاسخ انسان‌گرایانه است چرا که ما موجوداتی با طبیعت اجتماعی هستیم در جامعه زندگی می‌کنیم و زندگی در هر جامعه‌ای از خانواده تا ساختارهای پیچیده‌تر، پربارتر و غنی‌تر و شادمان‌تر است اگر اعضا دوست و همکاری‌کننده باشند تا این‌که دشمن و از هم متنفر باشند.

این پاسخ عمل‌گرایانه به این پرسش آزردهنده فلسفی درباره بنیان‌های نهایی اخلاق (پرسشی که به نظر انسان‌گرایان حتی

خداشناسی هم پاسخی در خور به آن نداده است) نمی‌پردازد چرا که فرض می‌گیرد همه ما اهدافی مشترک داریم. وقتی بپذیریم که انسانیت با شکوفایی انسانی گره خورده است رویکرد نسبی‌گرایانه که درست و نادرست اخلاقی را تنها امری شخصی مربوط به سلیقه یا ترجیحات فردی می‌داند را دیگر نمی‌توان پذیرفت (آن‌چه من شخصا ترجیح می‌دهم لزوماً آن‌چه اجازه می‌دهد من یا دیگران شکوفا بشویم نیست).

آیا بی‌مذهب می‌توان اخلاقی زیست؟

اغلب ادعا می‌شود اگر مذهب تضعیف بشود، اخلاق فرو خواهد ریخت و تار و پود جامعه از هم گسیخته خواهد شد. از آن‌جا که انسان‌گرایی در تضاد با مذهب و در جهت تضعیف باور مذهبی است، می‌تواند تهدیدی برای تمدن باشد.

اما شواهد چنین ادعایی که رفتار اخلاقی نیازمند بنیان‌های مذهبی‌ست کجاست؟

یک شیوه‌ی شایع استدلال این است که بگوییم افت مذهبی بودن و (ادعای) افت رفتار اخلاقی در نیم قرن اخیر شاهده‌ی بر این امر است و نتیجه بگیریم که اولی دلیل دومی است. با این وجود چنین استدلالی مبتلا به سفسطه پیشینی است. این مشاهده که دو رخداد پشت سر هم رخ می‌دهند یا همراه هم، به تنهایی به معنای آن نیست که ارتباط علی میان این دو اثبات شده است.

در هر صورت، با این‌که واقعاً به نظر می‌رسد که باور مذهبی در بیشتر مغرب زمین در حال زوال است، آیا رفتار اخلاقی هم زوال یافته است؟ من را یک بار به کنفرانسی دعوت کرده بودند که درباره آینده «پسا مسیحی» بریتانیا بود و اغلب مدعوین مذهبی بودند، خیلی تعجب نکردم وقتی مشاهده کردم بیشتر مدعوین مضطربانه درباره اوضاع اسفبار اخلاقی ملت سخن می‌گویند. با این حال، بعد از دو روز اندیشه، اکثریت حاضرین به این نتیجه رسیدند که بریتانیا از نظر اخلاقی بسیار بهتر از نیم قرن پیش خودش هست و نه فقط به این دلیل که دیگر به اندازه گذشته

نژادپرست، سکسیست، و همجنس‌گرا هراس نیست. این حقیقت دارد که بعضی شاخص‌های اخلاقی همچون جنایت‌کاری، نشان می‌دهد که افتی در رفتار اخلاقی را شاهد هستیم با این حال این به معنای آن نیست که در مجموع، کشور کمتر از گذشته اخلاقی است.

حتی با فرض صحیح گرفتن این‌که بریتانیا از گذشته کمتر اخلاقی است به معنای آن نیست که زوال باور مذهبی عامل اصلی‌اش هست. شاید تخریب اموال عمومی و جرایم خیابانی و دزدی بیشتر باشد. اما برای چنین افزایش نرخ‌هایی توضیحاتی هست از جمله: مردم دیگر همسایگان‌شان را به خوبی گذشته نمی‌شناسند و خانه‌ها برای مدتی طولانی‌تر خالی است. محله‌های به هم بافته در کنترل جرایم محلی موفق هستند. محله‌های امروزی بی‌شک کمتر از گذشته به هم بافته‌اند و دلایل بیشتر اقتصادی است و دیگر مسایل نه این‌که زوال مذهب.

با فرض افزایش نرخ جرایم و ناهنجاری‌ها و بیماری‌های مقاربتی در نیم قرن اخیر، آیا شواهد این دیدگاه را که دلیل اصلی

زوال باور مذهبی است را تایید می‌کند؟ اگر افت مذهب دلیل اصلی باشد می‌بایست انتظار داشت که کشورهایی که بیشترین زوال مذهب را داشته‌اند بیش از همه افزایش این مشکلات را شاهد بوده باشند. ولی چنین نیست. کشورهایی که باور مذهبی در آن‌ها پایین است مثل کانادا، ژاپن و جوامع اسکاندیناوی، نرخ جرایمشان از متوسط بالاتر نیست.

همین‌طور توجه بکنید که اگرچه نرخ جرایم خشونت بار در بسیاری کشورها نسبت به دهه پنجاه بالاتر رفته است، این نرخ بسیار از دو قرن پیش پایین‌تر است یعنی زمانی که این کشورها بسیار مذهبی بودند. نرخ بالای جرایم، دلایلی غیر از زوال باور مذهبی دارند.

این تفکر که مذهب پایه‌ای ضروری برای اخلاق است همچنین در تضاد با تاریخ است. تاریخ چین یک مثال نقض واضح بر این نظریه است که بدون اخلاق مبتنی بر مذهب، تمدن‌ها نمی‌توانند بقا پیدا کنند. فرنسیس فوکویاما می‌گوید:

نیروی غالب فرهنگی در جامعه سنتی چینی البته کنفوسیوس بوده است که به هیچ وجه مذهب نیست بلکه یک دکترین اخلاقی سکولار و خردگرا است. تاریخ چین پر از برهه‌های سقوط و احیای اخلاقی است ولی هیچ کدام این‌ها به چیزی که یک غربی مذهب می‌خواند ربط ندارد. بسیار دشوار است نتیجه بگیریم که اخلاقیات رایج در آسیا نسبت به دیگر بخش‌های دنیا که تحت کنترل اخلاق استعلایی (مذهبی) بوده است در وضعیت بدتری قرار دارد.

اوضاع اخلاقی مشابهی با منظومه پایه‌ای اخلاقی در چین و اروپا در دوره‌ای مشابه می‌بینیم، در حالی که رفتار اخلاقی در چین پایه مذهبی ندارد. در واقع، قانون طلایی اخلاق را کنفوسیوس پیش از این‌که توسط مسیحیت پذیرفته بشود ابداع کرده بود. از منظر دیگر فرهنگ‌ها، این فرض که انسان‌ها نمی‌توانند بدون باور به خدا اخلاقی باشند، گیج‌کننده است، همان‌طور که یک نویسنده چینی (لین یو تانگ) می‌گوید:

برای غربی‌ها قابل تصور نیست که رابطه‌ای میان انسان‌های (اخلاق) می‌تواند بدون ربط دادنشان به موجودی برتر شکل بگیرد

در حالی که چینی‌ها از این‌که انسان برای این‌که نسبت به هم‌نوعشان رفتاری مطابق شان انسانی داشته باشند نیاز به موجود دیگری باشد حیرت زده می‌شوند.

به شکل خلاصه این باور که جامعه غیر مذهبی انسان‌گرا نمی‌تواند جامعه‌ای اخلاقی و با ثبات باشد منطبق بر شواهد نیست و در واقع به نظر می‌رسد که بر خلاف این شواهد باشد.

با در نظر گرفتن این‌که بسیاری خدانا باوران دست کم به اندازه مذهبی‌ها اخلاقی هستند و این‌که دموکراسی‌های پیشرفته که کمترین نرخ مذهب را دارند به نظر به اندازه بیشترین مذهبی‌ها اخلاقی هستند، بعضی از منتقدین مذهبی انسان‌گرایی می‌گویند که اگرچه ممکن است خدانا باوری/انسان‌گرایی منجر به فروریزی اخلاقی جامعه تا به امروز نشده باشد ولی این اتفاق گریزناپذیر است. این افراد غیر مذهبی در واقع از قبل اخلاقیاتی که در دوران مذهب شکل گرفته رشد کرده‌اند، سرمایه‌ای که لاجرم به پایان خواهد رسید. اروینگ کریستول نو محافظه‌کار آمریکایی هشدار

می‌دهد:

برای بیش از ۱۵۰ سال منتقدین اجتماعی در حال هشدار دادن نسبت به جامعه بورژوازی هستند که با سرمایه اخلاقی جمع شده از مذهب سنتی و فلسفه سنتی اخلاق جمع شده.

همین حرف را اسقف مایکل نظیر علی زده است:

جامعه بریتانیا بر پایه برداشتی مسیحی و ارزش‌های مسیحی شکل گرفته. اگر مردم ندانند که سرچشمه‌ای که ارزش‌های ما را سیراب می‌کند کدام است، این سرچشمه خواهد خشکید. همین‌طوری هم شاید در خطر باشیم.

ریچارد هریس، اسقف آکسفورد نیز از همین اصطلاح استفاده کرده:

بسیاری از مردم باورهای اخلاقی قوی دارند بدون این‌که پایه مذهبی که این باورها را در والدین یا اجدادشان شکل داده بود و برایشان عزیز بود را درک کرده باشند. تا چه زمان می‌شود از این سرمایه

اخلاقی خرج کرد؟

توسل به سرمایه اخلاقی توجیهی شده است برای این که چرا سقوط اخلاقی هنوز رخ نداده. اما پیش‌بینی این است که چنین سقوطی گریزناپذیر است.

اما چه شاهی است که چنین سقوطی در شرف وقوع است؟ به نظر شواهد کمی وجود دارد. در واقع این واقعیت که برای دو هزار سال جامعه چینی رفتاری مشابه اروپای مسیحی نشان داده، بدون این که ریشه‌های اخلاقی مذهبی باشد نشان می‌دهد که این پیش‌بینی‌ها نادرست است.

مذهب به عنوان یک چسب اجتماعی ضروری

این درست است که مذهب به عنوان یک چسب قدرتمند اجتماعی عمل می‌کند و افراد را تبدیل به جامعه می‌کند. همان‌طور که فیلسوف انسان‌گرا سایمون بلک برن نوشته:

از کشفیات افسرده‌کننده انسان‌شناسی اجتماعی این است که جوامعی که مذهبی هستند با ثبات‌تراند و بیشتر از غیر مذهبی‌ها می‌پایند. تخمین زده می‌شود که گروه‌های جدا شده مثل کمون‌ها یا جوامع عصر نویی، اگر مذهبی مشترک داشته باشند چهار برابر بیشتر عمر می‌کنند.

آیا بایستی انسان‌گرایی را به این دلیل که ممکن است ارتباطات اجتماعی را سست بکند، خصوصا ارتباطات مذهبی که ما را به هم متصل نگاه می‌دارد، رد بکنیم؟ چنین ادعایی که کاربست حداکثری خرد می‌تواند چنین نتایج فاجعه‌باری داشته باشد تاریخ طولانی دارد. جان‌گری درباره کونت ژوزف دو میستر، مدافع سرسخت کلیسا و پاپ و یکی از منتقدین جدی روشنگری می‌گفت:

با مخرب و خورنده نشان دادن خرد و تفکر، به مثابه حلال‌های رسوم و علقه‌های اجتماعی که جایگزین‌کننده ارتباطات احساسی و سنتی که تضعیف یا نابود می‌کنند نمی‌توانند باشند، در واقع بهتر از هر نویسنده دیگری پوچی باور روشنگری که جامعه انسانی می‌تواند بنیادی خردگرایانه داشته باشد را نشان می‌دهد. اگر خرد داشتن به

معنی پرسشگری است پس پرسشگری نبایستی پایانی داشته باشد، تا حدی که به انحلال تمدنی که زاینده این پرسشگری بوده پایان بدهد.

البته این‌که باورها را بایستی به نقد خردگرایانه سپرد به معنای این نیست که این باورها کنار گذاشته می‌شوند. وقتی این باورها از آزمون نقد خردگرایانه سربلند بیرون می‌آیند، ما شورمندانه‌تر به آن‌ها متعهد می‌شویم. حتی اگر خرد نتواند بسیاری از تعلقات اخلاقی پایه‌ای ما را اثبات بکند، به معنای آن نیست که کاربست خرد باعث می‌شود که ما آن‌ها را ترک بکنیم یا آن‌ها را نادرست بدانیم. افزون بر این، باور مذهبی با این‌که چسب اجتماعی قوی هست ولی بی‌خطر نیست. مایکل ایگناتیف می‌گوید:

هرچه علقه‌هایتان به گروه‌تان بیشتر باشد، احساسات نسبت به افراد خارج گروه، خصومت بارتر است.

با متصل کردن هر چه بیشتر اعضای گروه مذهبی به همدیگر ممکن

است شکاف‌های بین این گروه‌ها را عمیق‌تر بکنیم.

ولی شاید راهی دیگر برای ایجاد حس جامعه بودن بدون اثر مسموم مذهب وجود داشته باشد. همان‌طور که پایین توضیح خواهم داد، بسیاری از انسان‌گرایان چنین فکر می‌کنند.

نمونه‌ای از رویکرد انسان‌گرایانه به پروراندن شهروندان خوب

اگرچه باور مذهبی منافی دارد، و مثال‌های افرادی که زندگیشان تغییر اساسی با مذهب کرده است، به نظر می‌رسد منافع یک رویکرد انسان‌گرایانه‌تر به آموزش اخلاقی و پرورش شهروندان اخلاقی وجود داشته باشد.

اگرچه هیچ رویکرد رسمی انسان‌گرایانه‌ای برای آموزش اخلاقی وجود ندارد بیشتر انسان‌گرایان از روش‌هایی چون «گروه‌های تحقیق خردمندانه» و «فلسفه برای کودکان» در کلاس درس مدارس

حمایت می‌کنند که بچه‌ها را تشویق به بحث گروهی، درباره «پرسش‌های بزرگ» اخلاقی فلسفی می‌کنند. این برنامه‌ها با موفقیت در کشورهایی آزمایش شده‌اند و نه تنها افزایش ضریب هوش را نشان داده‌اند بلکه حتی رفتار و جو اخلاقی آن مدارس را هم عوض کرده‌اند. شواهد فزاینده‌ای وجود دارد که این رویکردها، به افزایش اعتماد به نفس کمک می‌کند و به احترام به دیگران، بهبود رفتار، کاهش قلدری، می‌انجامد. یک گزارش افسند درباره یکی از مدارس که چنین برنامه‌هایی دارند می‌گوید:

برنامه آموزشی هیجان انگیز و تفکر برانگیزی که این مدارس در دو سال اخیر شکل داده‌اند بخشی غیر قابل انکار از موفقیت این مدارس است. این برنامه شامل «فلسفه برای کودکان» است که ابزاری قدرتمند برای تهییج دانش آموزان و دادن اعتماد به نفس به آن‌ها برای جستجو در ایده‌های چالش برانگیز است. نه تنها به آموزش آکادمیکشان کمک می‌کند بلکه تشویقشان می‌کند برای دیگران همدلی داشته باشند و دریچه‌ای به دنیای بزرگسالان برایشان می‌گشاید.

شاید این رویکرد نتواند جامعه‌ای به اندازه مذهب به هم پیوسته تولید بکند ولی حس همدلی و ارتباط و احترام داشته برای دیگران و گفتگوی آمیخته با احترام را با دیگران تشویق می‌کند و بسیاری انسان‌گرایان معتقدند حس تعلق به جامعه‌ای را به کودک تزریق می‌کند که سالم‌تر و کمتر تفرقه برانگیز نسبت به معادل مذهبی‌اش هست.

جالب است که شواهدی موجود است که چنین شیوه آموزشی، می‌تواند دفاعی مطمئن در برابر فجایعی که قرن بیستم را خونین کرده‌اند باشد. پرفسور جان‌تاتان گلاور، فیلسوف، در کتابش «تاریخ اخلاق قرن بیستم» پژوهش‌هایش درباره زمینه‌های کسانی که در کشتارهای آلمان نازی، رواندا، و بوسنی دخیل بوده‌اند و آنهایی که نجات دهنده قربانیان بوده‌اند را گزارش می‌کند. گلاور می‌گوید:

اگر به کسانی که یهودیان را در آلمان نازی پناه دادند بنگرید می‌بینید که چیزهایی درباره‌شان متمایز است. یکی این است که نوع

تربیتشان متفاوت از انسان معمولی بوده و به شکل غیرمستبدانه‌تری رشد کرده‌اند و برای دیگران حس همدردی داشته‌اند و به جای این‌که از دستورات تبعیت بکنند، درباره چیزها بحث می‌کرده‌اند.

پرل و سموئل هم در کتابشان به این نتیجه می‌رسند که «والدین نجات دهندگان، بسیار کمتر بر مجازات فیزیکی تکیه می‌کرده و بیشتر بر تعقل تکیه داشتند». اولاینر اضافه می‌کند «منطق، پیامی به کودک می‌دهد که حاوی احترام و اعتماد به او است که به او اجازه می‌دهد خودکفایی شخصی و حس علقه نسبت به دیگران پیدا بکند». آنهایی که به نجات قربانیان نمی‌اندیشدند در مقابل، بیشتر «خود را بازیچه می‌دیدند، که تحت کنترل نیروهای بیرونی‌اند». اولاینر همچنین متوجه شد که «تنها رابطه‌ای ضعیف بین مذهبی بودن و نجات بخشی وجود دارد».

اگر می‌خواهیم از تکرار تاریخ خونبار قرن بیستم پیشگیری بکنیم شواهدی وجود دارد که این رویکرد که بهترین دفاع، نه از

سوی مذهب، بلکه با رویکردی که آموزش اخلاقی مورد حمایت انسان‌گرایان (که قابل اجرا در مدارس مذهبی هم هست) را به عنوان راه حل معرفی می‌کند.

سازمان‌های انسان‌گرا

ایده‌های انسان‌گرایانه برای هزاره‌ها وجود داشته‌اند. بسیاری از فلاسفه باستان همچون اپیکور، احتمالاً انسان‌گرا به حساب می‌آمده‌اند. با این حال تنها در دوران اخیر است که واژه انسان‌گرایی به شکلی که این‌جا به کار رفت، مصرف یافته است و تنها همین اواخر است که انسان‌ها می‌توانند به عنوان انسان‌گرا، خود را سازمان بدهند. سازمان‌های انسان‌گرا اکنون در همه دنیا وجود دارند. بیشتر سازمان‌های انسان‌گرا با اتحادیه بین‌المللی انسان‌گرایی و اخلاق ارتباط دارند. این سازمان‌ها فعالیت‌های مختلفی دارند. برای جامعه سکولار کمپین راه می‌اندازند و از حقوق برابر برای غیرمذهبی‌ها دفاع می‌کنند. در فعالیت‌های آموزشی و

افزایش آگاهی فعالیت می‌کنند و سعی می‌کنند باورهای منفی نسبت به خدانا باوری و انسان‌گرایی وجود دارند را بزدايند. سازمان‌های انسان‌گرا اغلب از شیوه‌های غیرمذهبی ازدواج، به خاکسپاری و دیگر مناسکی که رخدادهای زندگی را متجلی می‌کنند به شکلی غیر مذهبی برگزار می‌کنند.